

## موش و گربه

### عید زاکانی



ILLUSTRATIONS BY FARANGIS.DE

## بنام خداوند بخشنده مهربان

اگر داری تو عقل و دانش و هوش  
بخوانم از برایت داستانی

بیا بشنو حدیث گربه و موش  
که در معنای آن حیران بمانی

ای خردمند عاقل و دانا  
قصه موش و گربه منظوم  
از قضای فلک یکی گربه  
شکمش طبل سینه اش چوسپیر  
از غر یوش بوقت خریدن  
سر هر سفره چون نهادی پای

قصه موش و گربه بر خوانا  
گوش کن همچو در غلطانا  
بود چون ازدها بکرمانا  
شیر دم و پلنگ چنگانا  
ببر درنده شد هر اسانا  
شیراز وی شدی گریزانا



روزی اندر شرابخانه شدی  
در پس خم می نموده کمین  
نا گهان موشکی زد یواری  
سر به خم بر نهادومی نوشید  
گفت کو گر به تا سرش بکنم  
گر به در پیش من چه سگ باشد  
گر به این را شنید ودم نزدی  
ناگهان جست و موش را بگرفت  
موش گفتا که من غلام توام  
مست بودم اگر گهی خوردم  
گر به گفتا دروغ کمتر گو  
میشنیدم هر آنچه میگفتی

از برای شکار موشانا  
همچو دزدی که در بیابانا  
جست بر خم می خروشانانا  
مست شد همچو شیر غرانا  
پوستش پر کنم ز کاهانا  
که شود رو بر و بمیدانا  
چنگ و دند ان زدی بسوهانا  
چون پلنگی شکار موشانا  
عفو کن از من این گناهانا  
که فراوان خورند مستانا  
نشنوم من فرین مکرانا  
آرواد ین سگد ین مسلمانا



گربه آن موش را بکشت و بخورد  
دست و رورا بشست و مسح کشید  
بارالها که توبه کردم من  
بهر این خون نا حق ای رحمن  
آنقدر لابه کرد و زاری کرد  
موشکی بود در پس منبر  
مژد گانی که گربه تائب شد  
بود در مسجد آن ستوده خضال

سوی مسجد شدی خرامانا  
ورد میخواند همچو ملانا  
ندرم موش را بدنانا  
من تصدق دهم دو من نانا  
تا بحدی که گشت گریانا  
زود برد این خبر بموشانا  
عابد و زاهد مسلمانا  
در نماز و نیاز و افغانا



این خبر چون رسید بر موشانا  
هفت موش گزیده بر جستند  
بر گرفتند بهر گربه زمهر  
آن یکی شیشه شراب بدست  
آن یکی طشتکی پر از کشمش  
آن یکی ظرفی از پنیر بدست  
آن یکی خوانچه پلو بر سر  
نزد گربه شدند آن موشان  
عرض کردند با هزار ادب  
لایق خدمت تو پیش کشی

همه گشتند شاد و خندان  
هر یکی کد خدای دهقان  
هر یکی تحفه های الوانا  
واند گریه های بریانا  
واند گر یک طبق زخرمانا  
واند گر ماست با کره نانا  
افشره آب لیمو عمانا  
با سلام و درود و احسانا  
کای فدای رخت همه جان  
کرده ایم ما قبول فرمانا



گربه چون موشکان بدید بخواند  
 من گرسنه بسی بسر بردم  
 روزه بردم بروزه های دگر  
 هر که کار خدا کند بیقین  
 بعد از آن گفت پیش فرمائید  
 موشکان جمله پیش میرفتند  
 ناگهان گربه جست بر موشان  
 پنج موش گزیده را بگرفت  
 دو بدین چنگ و دو بدان چنگال  
 آن دو موش دگر که جان بردند  
 که چه بنشسته ایدای موشان  
 پنج موش رئیس را بدرید



موشکان را از این مصیبت و غم  
 خاک بر سر کنان همی گفتند  
 بعد از آن متفق شدند که ما  
 تا بشه عرض حال خویش کنیم  
 شاه موشان نشسته بود به تخت  
 همه یکبار کردندش تعظیم  
 گربه کرده است ظم برماها  
 سالی یک دانه میگرفت از ما  
 این زمان پنج پنج میگیرد  
 درد دل چون بشاه خود گفتند  
 من تلافی بگربه خواهم کرد

شد لباس همه سیاهانا  
 کای در یغا رئیس موشانا  
 میرویم پای تخت سلطانا  
 از ستمهای خیل گربانا  
 دید از دور خیل موشانا  
 کای تو شاهنشهی بدورانا  
 ای شهنشهی اولم بقربانا  
 حال حرصش شده فراوانا  
 چون شده تائب و مسلمانا  
 شاه فرمود کای عزیزانا  
 که شود داستان بدورانا





بعد یک هفته لشگری آراست  
همه با نیزه ها و تیر کمان  
فوجهای پیاده از یک سو  
چونکه جمع آوری لشگر شد  
یکه موشی وزیر لشگر بود  
گفت باید یکی ز ما برود  
یا بیا پای تخت در خدمت



موشکی بود ایلچی ز قدیم  
نرم نرمک بگر به حالی کرد  
خبر آورده ام برای شما  
یا بر و پا یتخت در خدمت  
گربه گفتا که شاه گه خورده  
شد روانه بشهر کرمانا  
که منم ایلچی ز شاهانا  
عزم جنگ کرده شاه موشانا  
یا که آماده باش جنگانا  
من نیایم برون ز کرمانا



لیکن اندر خفا تدارک کرد  
 گربه های براق و شیر شکار  
 لشگر گربه چون مهیا شد  
 لشگر موشها ز راه کویر  
 در بیابان فارس هر دو سپاه  
 جنگ مغلوبه شد در آن وادی  
 آنقدر موش و گربه کشته شدند  
 حمله سخت گربه کرد چو شیر  
 موشکی است گربه را پی کرد  
 الله الله فتاد در موشان  
 موشکان طبل شاد یانه زدند  
 شاه موشان بشد بفیل سوار  
 گربه را هر دو دست بسته بهم  
 شاه گفتا بدار آویزید

لشگر معظمی ز گربانا  
 از صفاهان و یزد و کرمانا  
 داد فرمان بسوی میدانا  
 لشگر گربه از کهستانا  
 رزم دادند چون دلیرانا  
 هر طرف رستمانه جنگانا  
 که نیاید حساب آسانا  
 بعد از آن زد بقلب موشانا  
 گربه شد سر نگون ز زینانا  
 که بگیرید پهلوانانا  
 بهر فتح و ظفر فراوانا  
 لشگر از پیش و پس خروشا  
 با کلاف و طناب و ریسمانا  
 این سگ رو سیاه نادانا



گربه چون دید شاه موشان را  
 همچو شیری نشست برزانو  
 موشکانرا گرفت وزد بزمین  
 لشگر از یک طرف فراری شد  
 از میان رفت فیل و فیل سوار  
 هست این قصه عجیب و غریب  
 جان من پند گیر از این قصه  
 غرض از موش و گربه بر خواندن

غیر تش شد چو دیگ جوشا  
 کند آن ریسمان بدنانا  
 که شدندی بخاک یکسانا  
 شاه از یک جهت گریزانا  
 مخزن تاج و تخت و ایوانا  
 یاد گار عبید زاکانا  
 که شوی در زمانه شادانا  
 مد عا فهم کن پسر جانانا